متشکرم ژنرال «اون»!

در منزوی‌ترین کشور جهان چه می‌گذرد

ندا آکیش
مترجم

در «هایسان»، شهری در مجاورت رود «یالو»، رودی که مرز جداکننده کره شمالی و چین است، به دنیا آمده و بزرگ شدم. زادگاهم با ۲۰۰ هزار نفر جمعیت، سردترین نقطه کره شمالی است به طوری که دمای آن به منفی ۴۰ درجه فارنهایت هم می‌رسد. اینها جمله‌های آغازین «یئونمی پارک»، زنی است که در سال ۲۰۰۷ از وطنش کره شمالی فرار کرده و اکنون با بیان خاطرات خود، تبدیل به یکی از تاریخ شفاهی‌های منزوی‌ترین کشور جهان شده است.

AFP

او که «به دنیا آمدن در کره شمالی و فرار از این کشور» را دو اتفاق مهم و موهبت زندگی خود در جهت شکل گیری شخصیتش می‌داند، درباره دوران کودکی‌اش می‌گوید: پدر و مادرم از همان کودکی سعی می‌کردند به من بیاموزند که نسبت به هویت خود احساس غرور کنم. پدرم گاهی برایم کتاب‌های کودک می‌خواند البته فقط کتاب‌هایی که از سوی دولت حق انتشار داشتند و منتشر می‌شدند. محتوای این کتاب‌ها به جای آنکه تخیلی باشد، سیاسی بود. در داستان‌های این کتاب‌ها که در جایی به نام «کره جنوبی» اتفاق می‌افتاد، کودکان بی‌خانمان پابرهنه در خیابان‌ها گدایی می‌کردند. ما همچنین درباره رهبرانمان و اینکه آنها چقدر سخت کار می‌کنند و چقدر زیاد برای مازحمت می‌کشند و از خودگذشتگی می‌کنند، می‌خواندیم. در کتاب‌های مربوط به بیوگرافی رهبر عزیز ما «کیم جونگ ایل» نوشته شده بود او می‌تواند آب و هوا را با افکارش کنترل کند. او در طول سه سالی که در دانشگاه کیم ایل سانگ درس می‌خوانده، ۱۵۰۰ کتاب نوشته است. درباره کیم جونگ اون، رهبر جوان کنونی کره شمالی نیز تبلیغات دولتی این کشور به مردم گفته است که او در ۵ سالگی می‌توانسته اسب سواری کند و در سه سالگی مهارت تیراندازی داشته است. البته مردم این چیزها را باور نمی‌کنند اما اگر بخندند یا چیزی بگویند کشته می‌شوند. شدت اینگونه بت‌سازی از «کیم ها» در آثار مستند، فیلم‌ها و شوهای تلویزیونی که از تنها شبکه تلویزیون دولتی کره شمالی پخش می‌شد، بسیار بیشتر بود. هر وقت تصاویر رهبران کره شمالی روی صفحه نمایش تلویزیون ظاهر می‌شد، یک موزیک احساسی هیجان‌آور هم همزمان پخش می‌شد. این کار باعث می‌شد من بشدت احساساتی شوم. مردم کره شمالی با فرهنگ احترام به پدران و بزرگ‌ترها پرورش می‌یابند و در تفکر جمعی ما «کیم ایل سونگ»، پدربزرگ دوست داشتنی و «کیم جونگ ایل»، پدر همه ما بود. «یئونمی پارک» همچنین درباره ممنوعیت‌ها در کشورش می‌گوید: کارهای بسیار زیادی بود که ما نباید انجام می‌دادیم. خرید و فروش هم از جمله این کارها بود. اعدام‌ها در ملأعام انجام می‌شد که به ما درس‌هایی درباره وفاداری و پیامدهای نافرمانی بدهد. هنگامی که من کودک بودم، یک مرد جوان فقیر و گرسنه به خاطر اینکه یک گاو را کشته و خورده بود، دستگیر و تیرباران شد. مادرم شاهد این صحنه بود و شوکه شده بود که در کشورش جان حیوان از جان انسان بیشتر ارزش دارد. گاوها جزو دارایی‌های دولت بودند و به خاطر اینکه زمین‌های کشاورزی دولت را شخم می‌زدند، آنقدر ارزشمند بودند که نباید خورده می‌شدند. اگر کسی به گاوها دست می‌زد انگار که دارایی دولت را دزدیده بود.

ممنوعیت دیگری که بشدت وجود داشت، تماشای شوها و فیلم‌های خارجی بود. خانواده‌ها فقط می‌توانستند پروپاگاندا هایی (تبلیغات سیاسی) را که تلویزیون دولتی پخش می‌کرد ببینند که البته بسیار کسالت آور بود. از این رو تقاضای بسیار زیادی برای شوهای تلویزیونی و فیلم‌های خارجی قاچاق وجود داشت حتی با اینکه شما هرگز ندانی که پلیس دقیقاً چه زمانی به خانه‌ات حمله می‌کند. مأموران اول جریان برق را قطع می‌کردند تا نتوانی نوار کاست و یا دئویا دی وی دی را از دستگاه خارج کنی و بعد به خانه حمله می‌کردند. البته مردم هم برای فرار از مجازات، دو دستگاه پخش در خانه داشتند و به محض قطع شدن برق دستگاه دوم را با دستگاهی که در آن دی وی دی بود، جابه جا می‌کردند. عموی من در خانه «وی سی آر» داشت و من برای دیدن فیلم‌های هالیوود به خانه او می‌رفتم. زن عموی من پرده‌ها را می‌کشید و به ما می‌گفت که چیزی به کسی نگوییم. من عاشق سیندرلا، سفید برفی و فیلم‌های جیمز باند بودم. اما فیلمی که زندگی مرا تغییر داد تایتانیک بود. نمی‌توانستم باور کنم کسی فیلم عاشقانه بسازد زیرا در کره شمالی فیلمسازان اگر چنین کنند، اعدام می‌شوند. برایم جالب بود که شخصیت‌های فیلم به خاطر عشق‌شان و نه به خاطر رژیم‌شان (آنگونه که در کشور ما مرسوم بود) حاضرند، بمیرند. این ایده که مردم می‌توانند سرنوشت خود را تغییر دهند برایم جالب بود. تایتانیک به من نخستین طعم کوچک آزادی را چشاند. در مارس ۲۰۰۷، یئونمی و مادرش به یک قاچاقچی پول دادند تا آنها را از طریق رود «یالو»، مرز آبی جداکننده چین و کره شمالی رد کند و به چین ببرد. آنها از سر کوبگری فرار می‌کردند

> یک زن اهل کره شمالی: فیلمی که زندگی مرا تغییر داد تایتانیک بود. نمی‌توانستم باور کنم کسی فیلم عاشقانه بسازد زیرا در کره شمالی فیلمسازان اگر چنین کنند، اعدام می‌شوند. برایم جالب بود که شخصیت‌های فیلم به خاطر عشق‌شان و نه به خاطر رژیم‌شان (آنگونه که در کشور ما مرسوم بود) حاضرند، بمیرند. این ایده که مردم می‌توانند سرنوشت خود را تغییر دهند برایم جالب بود.

البته هدف دیگرشان هم پیدا کردن «اونمی»، خواهر بزرگتر یئونمی بود که یک هفته قبل از آنها فرار کرده بود. آنها در چین هم زیاد نماندند زیرا شرایط خوبی نداشتند و دو سال بعد در سال ۲۰۰۹ به مقصد مغولستان چین را ترک کردند. سرانجام در سپتامبر ۲۰۱۴ یئونمی به دوبلین، پایتخت ایرلند رفت تا در یک اجلاس جهانی سالانه به نام «اجلاس جهانی یک جوان»، شرکت و کره شمالی را نمایندگی کند. او قرار بود در این اجلاس درباره قاچاق انسان در چین و مصائب پناهجویان صحبت کند و هیچ قصدی نداشت که فاش کند، خودش هم یکی از قربانیان قاچاق انسان بوده و از کشورش فرار کرده و مصائب را از نزدیک لمس کرده است. او درباره آن روز می‌گوید: یکی از بزرگترین ترس‌های من این است که کنترلم را از دست بدهم. گاهی احساس عصبانیت درونی می‌کنم و می‌دانم که اگر اجازه دهم خشمم علنی شود، ممکن است منفجر شوم. نگرانم که اگر شروع به گریه کردن کنم دیگر هرگز نتوانم جلوی گریه‌ام را بگیرم. به همین دلیل روی این احساس درونی‌ام سرپوش می‌گذارم. کسانی که مرا می‌بینند فکر می‌کنند خوش بین‌ترین آدم دنیا هستم اما اینطور نیست بلکه زخم‌های من خیلی خوب پنهان شده است. اما آن روز در دوبلین، همین که جلوی ۱۳۰۰ نفری که در سالن بودند، ایستادم؛ با بغض شروع کردم: کره شمالی یک کشور غیرقابل تصور است. در کشور من شما می‌توانید به خاطر یک تماس تلفنی خارجی غیرقانونی اعدام شوید. زمانی که من بچه بودم مادرم به من گفت که نجواهم نکنم زیرا حتی پرندگان و موش‌ها می‌توانند صدایم را بشنوند. روزی که از کره شمالی فرار کردم دیدم که چطور به مادرم تجاوز شد. هنگامی که کیم جونگ اون حدود ۶ سال پیش رهبر کره شمالی شد بسیاری از مردم این کشور فکر می‌کردند اوضاع زندگی‌شان بهتر شود زیرا او بسیار جوان بود و جهان بیرون از مرزهای کره شمالی را هم تجربه کرده بود. اما «وارث بزرگ» (اصطلاحی که دولت پیونگ یانگ برای نام بردن از اون به کار می‌برد) به سرعت مانند پدر و پدربزرگش یک حاکم بیرحم شد. این را روزنامه امریکایی واشنگتن پست که به مدت ۶ ماه در کره جنوبی و تایلند با بیش از ۲۵ شهروند کره شمالی فرار کرده از وطن‌شان مصاحبه کرده، می‌نویسد.

خاطرات یک کارگر ساختمانی ۴۰ ساله که سال ۲۰۱۵ از کره شمالی گریخت نیز چندان متفاوت از خاطرات «یئونمی پارک» نیست. او نیز می‌گوید: دوره‌های طولانی به ما حقوق نمی‌دادند. یک بار ۶ ماه حقوق نگرفتم. ما در یک پروژه ساختمانی در یک کانتینر زندگی می‌کردیم روزانه به ما برنج، کلم و یک عدد تخم مرغ داده می‌شد و یک اجاق برقی داشتیم که با آن پخت و پز کنیم اما نیاز به پروتئین داشتیم چون کارمان خیلی سخت بود. حمام رفتن یک خواسته خاص بود اما اگر به حمام می‌رفتیم ممکن بود از کار اخراج شویم. یک بار من به مدت دو ماه حمام نرفتم. دختر دبستانی ۷ ساله نیز که جولای ۲۰۱۷ به همراه خانواده‌اش از کره شمالی فرار کرده می‌گوید: در روز تولد کیم جونگ اون در مدرسه به ما آب نبات، شیرینی، آدامس و پف فیل می‌دادند. من از «اون» خیلی ممنون بودم که تمام این خوراکی‌ها را به من می‌داد. مادر کلاس می‌ایستادیم و می‌گفتیم «متشکرم ژنرال کیم جونگ اون».

منابع: ریدرز دایجست، واشنگتن پست